

امثال باب 7

1 ای فرزندم، هرچه می‌گویم به خاطر بسپار و هرگز فراموش نکن 2 هرچه می‌گویم انجام بده تا زنده بمانی. تعالیم مرا مانند چشم خودت محافظت کن. 3 آنها را حفظ کن و بر قلبت بنویس. 4 حکمت را خواهر خود محسوب کن و بینش را مانند نزدیکترین دوست خود بدان. 5 آنها تو را از زن شوهردار و از سخنان تملق‌آمیز آنها دور می‌کنند.

زنان هرزه

6 یک روز از پنجرهٔ اتاقم به بیرون نگاه می‌کردم. 7-9 در بین جوانان بی‌تجربه، جوان احمقی را دیدم که در موقع تاریک شدن هوا، در کوچه‌ای به طرف خانهٔ زنی می‌رفت. 10 آن زن به طرف او آمد. لباس زنان هرزه را پوشیده بود و نقشه‌های پلیدی در سر داشت. 11-12 زن گستاخ و بی‌حیایی بود، از آن زنهایی که همیشه در خیابانها گردش می‌کنند و یا در گوشهٔ خیابانها و کوچه و بازارها می‌ایستند. 13 دستهایش را به گردن آن جوان انداخت او را بوسید و با نگاهی شرم آور گفت: 14 «امروز نذر خود را ادا کرده، قربانی نموده‌ام و از گوشت آن غذا پخته‌ام. 15 پس بیرون آمده دنبال تو می‌گشتم. خواستم تو را پیدا کنم و حالا پیدایت کردم. 16 رختخواب خود را با پارچه‌های ابریشمی رنگارنگ مصری پوشانیده‌ام 17 و با بهترین عطرهاي خوشبو آن را معطر کرده‌ام. 18 بیا برویم تا صبح عشق‌بازی کنیم و در آغوش هم لذت ببریم، 19 شوهرم در خانه نیست و به سفر درازی رفته‌است. 20 پول زیادی با خود برده و تا دو هفته دیگر بر نمی‌گردد.»

21 سرانجام با زبان چرب و نرم و با چاپلوسی او را فریب داد. 22 ناگهان او مثل گاوی که به کشتارگاه می‌رود 23 و مانند آهوئی که خرامان به سوی تله پیش می‌رود تا تیری به قلبش زده شود و مانند پرنده‌ای که به طرف دام می‌رود، به دنبال آن زن به راه افتاد و نمی‌دانست که زندگی او در خطر است.

24 پس ای پسران من توجه کنید و به سخنان من گوش بدهید: 25 نگذارید چنین زنی قلب شما را اسیر کند. به دنبال او نروید. 26 او مردان زیادی را بیچاره کرده و عدهٔ بی‌شماری را به مرگ کشانده است. 27 اگر به خانهٔ چنین زنی بروی در راه دنیای مردگان هستی و این راه، کوتاهترین راه مرگ و نابودی است.